

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال دوازدهم، بهار ۱۳۹۹، شماره مسلسل ۴۳

بررسی ابعاد وجودی انسان از دیدگاه شهید مطهری و ژان پل سارتر

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۱۴

تاریخ تأیید: ۹۸/۳/۲۳

* میرزاعلی کتابی

** علی شیروانی

*** سیدمهدی سجادی فر

شناخت انسان و ویژگی‌های او همواره دغدغه اندیشمندان بوده و هست؛ شهید مطهری، متفکر برجسته اسلامی در دوره معاصر، و ژان پل سارتر، متفکر اگزیستانسیالیست معاصر، علاقه بسیاری به بررسی مسائل مربوط به وجود انسانی داشتند. با توجه به اهمیت مباحث انسان‌شناسی و تاثیر آن در دیگر مباحث اساسی مانند خداشناسی و جامعه‌شناسی، این پرسش مطرح می‌گردد که این دو متفکر چه دیدگاهی درباره «انسان» دارند؟ و با توجه به این که یکی از آنان موحد و دیگری ملحد است، چه وجوه اشتراک و وجوه اختلافی میان دیدگاه آنان می‌توان یافت؟ در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به مقایسه دیدگاه آن دو پرداخته شده است. بر اساس یافته‌های تحقیق به نظر می‌رسد برخی وجوه اشتراک میان دیدگاه این دو متفکر وجود دارد، مانند:

* دانشجوی دکتری مدرسی معارف دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام) (aliketabi57@gmail.com).

** دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (shirvani@rihu.ac.ir).

*** دانشجوی دکتری مدرسی معارف دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام) (dm.sajadifar@gmail.com).

ارزشمندی آزادی، اهمیت حالت انسانی دلهره، اهمیت مسئولیت انسان، نقش فرد در ساختن شخصیت خود. اما اختلافات مبنایی بسیاری نیز میان دیدگاه آن دو وجود دارد، برای نمونه در نظر سارتر آزادی، تنها ارزش انسانی است، و آزادی تنها کمال انسانی است. هم چنین از نظر او آزادی با وجود خداوند و وجود ارزش‌های دیگر تضاد دارد. اما به نظر استاد مطهری، آزادی فقط یک کمال مقدمی است و نه تنها با وجود خداوند در تضاد ندارد، بلکه به جز وابستگی به خداوند هر گونه وابستگی با آزادی انسان تضاد دارد. وابستگی به خداوند با آزادی انسان سازگار است.

واژگان کلیدی: خدا، انسان، آزادی، دلهره، مسئولیت، شهید مطهری، سارتر.

مقدمه

انسان و مسائل مرتبط با آن همیشه دغدغه متفکران بوده است. از میان مسائل مربوط به انسان، مساله رابطه انسان با موضوعاتی مانند آزادی، مسئولیت، وجود خداوند و ارزش‌های ثابت اخلاقی، از مباحث مهمی است، که هر اندیشمندی با توجه به مبانی خود به بررسی آن پرداخته است.

در این تحقیق آراء شهید مطهری و سارتر درباره انسان بررسی می‌شود. اگر چه هر دو متفکر، انسان را اصیل و آزاد می‌دانند و قائلند که انسان به دست خویش، حقیقت خود را می‌سازد، اما با توجه به مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خود، نتایج و برداشت‌های متفاوتی از این مباحث دارند. برای بررسی آراء آنها، در ابتدا لازم است به یک اصل مهم که نقش مستقیم در بحث انسان‌شناسی دارند، اشاره کرد.

از منظر شهید مطهری، یکی از مهم‌ترین مبانی بحث انسان‌شناسی، اعتقاد به وجود خداوند و نقش او در عالم هستی است، به نظر خداوند خالق و ربّ انسان

است و ماهیت انسان، «از اویی» و «به سوی اویی» است (مطهری، ۱۳۸۵: ۵۱/۳). به نظر استاد مطهری، خداوند متعال همان طور که واجب الوجود بالذات است، از هر جهتی، واجب الوجود است؛ از این رو از جهت افاضه هم واجب الوجود است. بنابراین محال است موجودی تحقق یابد و تکامل پیدا کند و تحقق و کمال او از طرف خداوند افاضه نشود (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۷۱)، اما سارتر با انکار وجود خداوند، موجودات جهان را متکی به خود می‌داند. وی هستی را گزاف می‌داند و معتقد است که همه موجودات بدون دلیل به وجود آمده‌اند و بدون دلیل و اتفاقی از بین می‌روند. «تمام موجودات، بدون دلیل به وجود آمده‌اند و بواسطه ضعف زیاد و بر حسب تصادف می‌میرند» (سارتر، ۱۳۵۳: ۱۶۰). بنابراین، از نظر استاد مطهری، تحقق حقیقت انسان مبتنی بر وجود خدا به عنوان مقوم هستی اوست (مطهری، ۱۳۸۵: ۲/۲۶۸-۲۷۲) ولی از نظر سارتر وجود و آزادی انسان با وجود خداوند در تضاد است (سارتر، ۱۳۸۹: ۳۵۲).

با توجه به مجموع سخنان شهید مطهری و سارتر به نظر می‌رسد بتوان مسائل عمده و مهم مورد بحث و مناقشه آن دو در بحث انسان‌شناسی را در ضمن یکی از شش محور زیر، بررسی کرد.

۱. حقیقت و ویژگی‌های انسان

مهم ترین بحث در موضوع انسان، شناخت ماهیت انسان، گوهر وجودی، استعدادها و غایت نهایی آفرینش اوست. شهید مطهری درباره حقیقت، نقص و کمال انسان بسیار نوشته است، دو کتاب از مجموعه مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی و نیز کتاب‌های انسان و سرنوشت، تعلیم و تربیت، فطرت، تکامل اجتماعی انسان، هدف زندگی و انسان کامل درباره این موضوع بحث کرده‌اند.

ایشان انسان را موجودی می‌داند که خلیفه خداوند در زمین است، و دارای فطرت الهی است، نه آن که صرفاً حیوان مستقیم‌القامه باشد که ناخنی پهن دارد و با دو پا راه می‌رود. به نظر ایشان این موجود از نظر قرآن ژرف‌تر و مرموزتر از این است که بتوان آن را با چند کلمه تعریف کرد (مطهری، ۱۳۸۵: ۲/۲۶۵). از منظر شهید مطهری ویژگی‌های انسان عبارت است از: (أ) انسان خلیفه خدا در زمین است، (ب) ظرفیت علمی انسان بزرگترین ظرفیت‌هایی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد، (ج) او فطرتی خدا آشنا دارد؛ به خدای خویش در عمق وجدان خویش آگاهی دارد، (د) در سرشت انسان علاوه بر عناصر مادی، عنصری ملکوتی و الهی وجود دارد، (ه) او شخصیتی مستقل و آزاد دارد، امانت‌دار خداست، رسالت و مسئولیت دارد، از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد و با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را اختیار کند (مطهری، ۱۳۸۵: ۲/۲۶۸-۲۷۲). به اعتقاد شهید مطهری، جامع تفاوت‌های اساسی انسان با سایر موجودات «علم و ایمان» است (مطهری، ۱۳۸۵: ۲/۲۵).

وی درباره صفات انسانی به دو نکته اساسی اشاره می‌کنند: (أ) آن چیزهایی که به انسان شخصیت می‌دهد - نه آن چیزهایی که ملاک شخص انسان است - اولاً یک سلسله چیزهایی است که با این که بشری است و تعلق به همین عالم دارد، ولی با ساختمان مادی انسان درست نمی‌شود، غیرمادی است، محسوس و ملموس نیست و به عبارت دیگر از سنخ معنویات است، نه مادیات. (ب) آن چیزهایی که ملاک انسانیت انسان است و ملاک شخصیت و فضیلت انسانی است، به دست طبیعت ساخته نمی‌شود، فقط و فقط به دست خود انسان ساخته

می‌شود (مطهری، ۱۳۷۱: ۹۲). به نظر استاد مطهری این یکی از فرق‌های اساسی انسان با سایر موجودات است و این سخن استاد به نحوی با کلام سارتر مطابقت دارد.

از نظر استاد مطهری، یکی از مهم‌ترین ویژگی انسان، وجود برخی امور «فطری» در انسان است. مسئله «فطرت» از مسائل زیربنایی اعتقادات شهید مطهری است که بسیاری از آرای ایشان در خداشناسی، انسان‌شناسی، فلسفه اخلاق، تعلیم و تربیت و... بر آن مبتنی است. از نظر استاد، فطرت ام‌المسائل معارف اسلامی است (مطهری، ۱۳۸۵: ۶۳/۲).

ایشان قائلند که بسیاری از ابعاد مهم شخصیتی انسان مانند آزادی، ارزش‌ها و مقدسات انسانی فقط با فطری بودن گرایش‌های انسان سازگار و قابل توجیه است و فطرت همان صورت نوعیه انسان و فصل ممیز انسان از سایر موجودات است (مطهری، ۱۳۸۵: ۵۱۴/۳). به نظر استاد، سؤال اصلی در بحث فطرت این است که آیا مسائلی که به عنوان مسائل خاص انسانی - یعنی ماوراء حیوانی - مطرح است، همه اکتسابی است و ریشه‌ای در ساختمان انسان ندارد، یا آن که فطری است و در ساختمان انسان ریشه دارد؟ نظر استاد مطهری در باب فطرت در مقابل دو گروه است یک گروه کسانی هستند که منکر امور فطری هستند، مانند اگزیستانسیالیست‌ها، و گروه دیگر کسانی مانند افلاطون و دکارت که به اصل فطرت قائل هستند، ولی شهید مطهری تفسیر آنها از امور فطری را نمی‌پذیرد.

استاد مطهری به دو گونه از امور فطری معتقد است: (أ) فطریات در ناحیه شناخت‌ها و دریافت‌های انسان، (ب) فطریات در ناحیه خواست‌ها و گرایش‌ها.

استاد مطهری قائلند که همه امور فطری در ناحیه خواست‌ها به یک امر بر می‌گردند و آن «خواستن و طلب کمال لایتناهی» است» (مطهری، ۱۳۹۲: ۶۱/۱۱). اما در مقابل، اگزیستانس‌ها و از جمله سارتر برای انسان ویژگی‌هایی قائلند که هر چند می‌توان نقاط اشتراکی میان نظریه آنان و دیدگاه شهید مطهری پیدا کرد، نمی‌توان اختلاف اساسی میان این دو نگرش را نادیده گرفت.

قبل از بیان ویژگی‌های انسان از دیدگاه سارتر، باید به روش انسان‌شناسی وی اشاره‌ای شود. اگزیستانسیالیست‌ها و از جمله سارتر، در شناخت انسان از روش انضمامی بهره می‌گیرند، به نظر آنها شناخت انسان باید در واقعیت موجود و حاضر، بررسی شود و شایسته نیست که زندگی انسان بر اساس معیارهای انتزاعی و مبهم بررسی گردد. لازم است زندگی انسان به صورت ملموس و در میان روابط فرد انسانی با جهان، فرد انسانی با سایر انسان‌ها بررسی شود. به نظر آنها فلاسفه پیشین در صدد شناخت انسان به صورت انتزاعی محض بوده‌اند. آنان در جستجوی یافتن جوهر و ماهیت انسان بوده‌اند. چنین روشی برای مطالعه انسان، روش درست نیست، زیرا با چنین شناختی هیچ‌گاه به اختصاصات انسانی که موضوع شناخت است پی نمی‌بریم و حاصل چنین شناختی که از مشترکات شیئی به دست می‌آید، مفهوم کلی است که دلالت بر ماهیت نوعی شیء می‌کند؛ نه فرد خاص از این ماهیت نوعی. از این رو «نظام‌های فلسفی پیشین، آدمی را تا یک فرد از ماهیت نوعیه نکنند و از اصالت‌های او دست برندارند، آرام نمی‌گیرند» (ملکیان، ۱۳۷۷: ۳۳/۴).

از نظر سارتر، مسئله مهم در بحث انسان‌شناسی قابل تعریف نبودن انسان است؛ به گفته وی، قابل تعریف نبودن بشر تا زمانی است که انسان با اختیار

خویش دست به عملی نزده باشد، که این تعریف نیز تعریف فردی از افراد انسان می‌شود نه تعریف کلی که شامل تمام انسان‌ها شود. «در مکتب اگزیستانسیالیسم، تعریف‌ناپذیری بشر بدان سبب است که بشر نخست چیزی نیست. سپس چیزی می‌شود، یعنی چنین و چنان می‌شود که خویشتن را آن چنان می‌سازد» (سارتر، ۱۳۷۶: ۲۸). البته با توجه به اینکه وجود انسان لافسه و مقدم بر ماهیت اوست و همیشه در حال انتخاب و صیوروت است، حقیقت و ماهیت او با هر انتخابی تغییر می‌کند و این حالت تا پایان عمر او ادامه دارد. پس انسان هیچ‌گاه قابل تعریف نیست، زیرا انسان حقیقت ثابتی ندارد که بتواند معرف او باشد؛ اگر چه می‌توان او را بعد از هر عملی که انجام می‌دهد به همان عمل متصف کرد، اما این تعریف همیشه در حال تغییر خواهد بود و هیچ‌گاه نمی‌توان تعریف ثابتی از او به دست داد.

این سخنان سارتر به ظاهر با کلام استاد مطهری و سایر اندیشمندان اسلامی که می‌گویند: «تکامل انسان حد یقف ندارد» (مطهری، ۱۳۷۱: ۵۷۰/۱۶) یکی است؛ ولی مراد آن دو از این جمله کاملاً متفاوت است، مراد سارتر این است: از آن جا که انسان هر لحظه به خود ماهیت جدیدی می‌دهد، و از طرفی با مرگ نیز به پایان می‌رسد، بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان یک انسان نهایی با ماهیت ثابت فرض کرد. اما مراد شهید مطهری این است که انسان هم وجوداً، و هم به تبع آن از نظر ماهیت، همیشه در حال تکامل است و این تکامل می‌تواند حتی بعد از مرگ نیز ادامه پیدا کند.

یکی از نقاط اشتراک همه فلاسفه اگزیستانس قائل بودن به تقدم وجود انسان بر ماهیت اوست؛ به عبارت دیگر آنها بشر را موجود «لنفسه» می‌دانند که ماهیت

پیش ساخته ندارد و باید خودش ماهیت خویش را بسازد. از این رو سارتر «طبیعت ثابت بشری» را انکار می‌کند و فقط به حالت‌های انسانی و وضع بشری اعتقاد دارد. حالت‌های انسان یعنی حدود و محدودیت‌هایی که موقعیت انسان را در جهان هستی تعیین می‌کند:

آنچه افراد انسانی در آن اشتراک دارند طبیعت واحد نیست، حالتی ما بعد طبیعی است و مراد ما از این اصطلاح مجموعه قیود و موانعی است که آنها را به نحو اولی و ماتقدم محدود می‌سازد یعنی ضرورت زادن و مردن، و ضرورت متناهی بودن و زندگی در جهان و میان مردمان. (کرنستن، ۱۳۵۴: ۸۰-۸۱)

استاد مطهری برخی از ادعاهای سارتر درباره تقدم وجود انسان بر ماهیت را اجمالاً می‌پذیرد. او نیز قبول دارد که وجود انسان بر ماهیت او مقدم است و ماهیت در نظام فلسفی شهید مطهری، اگر ارزش باشد، ارزش درجه دوم است، اما نکته اساسی اختلاف شهید مطهری با سارتر درباره ماهیت انسان، این است که، در دیدگاه سارتر ماهیت به معنای، ماهیت جزئی است و ماهیت هر فرد از انسان و هر لحظه از زندگی همان فرد، منحصر به شخص او و به زمان خاص است، در حالی که فلاسفه اسلامی و از جمله شهید مطهری به ماهیت کلی، نظر دارند که منتزع از وجود است و به نحو کلی بر همه انسان‌ها اطلاق می‌شود.

در بحث فطرت و سرشت انسانی نیز سارتر هر نوع سرشت پیشینی را نفی می‌کند. به اعتقاد او، انسان به دو علت نمی‌تواند سرشت پیشینی داشته باشد: (أ) سرشت پیشینی با اگزیتانسنس و تقدم وجود بر ماهیت در انسان ناسازگار است (سارتر، ۱۳۷۶: ۲۷). به نظر سارتر، اگر قائل شدیم که انسان دارای فطرت است، پس ماهیت انسان از قبل معلوم و متعین بوده است، که این مطلب با اگزیتانسنس او در تضاد است.

(ب) فطرت داشتن انسان با آزادی او در تضاد است. زیرا آزادی انسان، مطلق و تام است، اگر انسان دارای سرشت پیشینی باشد، این سرشت پیشینی در عملکرد او تاثیر خواهد گذاشت و این به معنای محدود کردن آزادی مطلق انسان است (کرنستن، ۱۳۵۴: ۱۰-۱۱).

با توجه به سخنان استاد مطهری در جواب ادله سارتر، دو نکته قابل طرح است: (أ) مراد از فطرت این نیست که انسان از بدو تولد، پاره‌ای از ادراکات یا گرایش‌ها و خواست‌ها را بالفعل داشته باشد، که در این صورت، انسان ماهیت پیش‌ساخته‌ای خواهد داشت که در تحصیل آن هیچ اختیاری از خود نداشته است. بلکه در آغاز تولد انسان، یک نیروی درونی او را به سوی یک سلسله دریافت‌ها و گرایش‌ها سوق می‌دهد و داشتن این نیرو و بذری که در عمق وجود انسان کاشته شده است (مطهری، ۱۳۹۲: ۴/۳۷۱). این نیرو با اگزیستانس و آزادی انسان هیچ منافاتی ندارد؛ و به تعبیر دیگر، سارتر میان باور به فطرت و نظریه ذات‌گرایی تفکیک قایل نشده است.

(ب) لاتعینی مطلق و بی‌رنگی و بی‌شکلی مطلق، تنها به یکی از دو صورت ممکن است: یکی این که یک موجود، کمال لایتناهی و فعلیت محض و بی‌پایان باشد، دیگر این که یک موجود فاقد هر فعلیت و هر کمالی بوده باشد، چنین موجودی همان است که برخی از فلاسفه آن را «هیولای اولی» و یا «ماده الموات» می‌نامند؛ انسان نمی‌تواند فاقد هر گونه تعینی باشد، زیرا نه فعلیت محض است و نه قوه محض.

۲. کمال انسان

یکی از بحث‌های مهم انسان‌شناسی، کمال انسان است. شهید مطهری می‌فرماید:

هر صاحب مکتبی، نظریه‌ای درباره کمال انسان یا انسان کامل دارد (مطهری، ۱۳۷۱: ۱۲۰). استاد مطهری در یک تقسیم انسان‌ها را به دو دسته سالم و معیوب تقسیم می‌کند، و انسان سالم را نیز به انسان کامل و انسان غیرکامل تقسیم می‌کند. به نظر ایشان، انسان باید سالم باشد تا به کمال برسد و منظور ایشان از سلامت، سالم بودن انسان از بیماری‌های روانی مانند؛ حسادت، کینه، عقده و سایر بیماری‌های روانی است، نه بیماری‌های جسمی، زیرا این نوع بیماری‌ها موجب معیوب بودن انسان بما هو انسان نیست (مطهری، ۱۳۹۲: ۳۲۵/۱ - ۳۲۷).

به اعتقاد ایشان، انسان کامل در مرحله اول باید معیوب و آفت‌زده [عیوب روحی] نباشد و پس از طی مرحله اول، باید به کمالات انسانی آراسته گردد. وی پانزده مورد از کمالات انسان را نام می‌برد که از جمله آن می‌توان به علم و آگاهی، قدرت، تقوا، قدرت تفکر منطقی، احساس مسئولیت و امانت‌داری اشاره کرد. به نظر استاد مطهری، انسان با تلاش و اختیار خویش قادر است کمالات بالقوه انسانی را به فعلیت برساند و شرط اصلی وصول انسان به این کمالات را «ایمان» می‌داند (مطهری، ۱۳۹۲: ۳۲۱/۱ و ۳۳۰).

به گفته استاد مطهری کمال هر موجودی، متناسب با آن و متناسب با غایت آن، معنا می‌شود؛ بنابراین باید کامل بودن هر چیزی به صورت خاص تعریف شود. انسان کامل غیر از حیوان کامل و غیر از فرشته کامل و ... است؛ ولی می‌توان این گونه نتیجه گرفت که «کمال، فعلیت یافتن استعدادها و قوه‌ها است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۱۰/۲۳).

ایشان انسان کامل از دیدگاه مکاتب مختلف را بررسی می‌کنند و هیچ کدام از آنها را خالی از اشکال نمی‌یابند. به نظر ایشان اشکال مشترک این مکاتب این

است که به انسان نگاه تک‌بعدی دارند و از بسیاری از ابعاد وجودی انسان غفلت می‌کنند. وی معتقد است که تنها اسلام به همه ابعاد تکاملی انسان پرداخته است. وی در یک ارزیابی اجمالی، نظریات ماتریالیستی و ایده‌آلیستی و رئالیستی را درباره انسان با هم مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که تنها انسان اسلام قادر به پرواز به سوی کمال و تعالی است و شخصیت او به (یگانگی) خواهد رسید:

انسان مدل نظریه ماتریالیستی چون از درون به آزادی نرسیده و تنها تعلقات بیرونی اش بریده شده، مرغ بی بال و پری است که قید و بند از او برداشته شده، ولی در اثر بی بال و پر بودن قادر به پرواز نیست. اما انسان مدل نظریه ایده‌آلیستی از درون آزاد است و از بیرون بسته؛ مرغ با بال و پری است که پایش به جسم سنگینی بسته شده است، ولی انسان مدل نظریه رئالیستی مرغ با بال و پری است که هم وسیله پرواز و هم قید و بندهای سنگین از پاهایش برگرفته شده است. (مطهری، ۱۳۸۵: ۲/۱۱۶)

ایشان دو راه برای شناخت انسان کامل از دیدگاه اسلام ارائه می‌نمایند؛ یکی از راه معرفی او در قرآن و دیگر از راه شناخت انسان یا انسان‌های کاملی که در اسلام پرورش یافته‌اند و الگو و نمونه و سرمشق و امام می‌توانند باشند (مطهری، ۱۳۹۲: ۱/۲۹۷). به نظر استاد مطهری انسان کامل را تنها در نهایت راه کمال نباید دید، در راه نیز باید در نظر گرفت که چگونه راه را طی می‌کند و چگونه مشکلات را حل می‌کند.

در مقابل، سارتر کمال نهایی انسان را آزادی می‌داند، وی در کتاب *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر* به صراحت هدف از آزادی را خود آزادی می‌داند، «ما آزادی را برای آزادی می‌خواهیم» (سارتر، ۱۳۷۶: ۷۰) و در پایان نمایشنامه *شیطان و خدا* می‌گوید: «نبودن آزادی بد است، اگر چه انسان‌ها

خوشبخت باشند» (سارتر، ۱۳۷۵: ۲). معنای کلام سارتر این است که هدف نهایی انسان در زندگی کسب آزادی است، چنان که در کتاب هستی و نیستی به صراحت حقیقت انسان را آزادی می‌داند: «انسان همان آزادی است» (سارتر، ۱۳۸۹: ۳۹). بنابراین می‌توان گفت که در سخنان سارتر از آن کمال نهایی انسان که اندیشمندان اسلامی به آن اشاره می‌کنند، خبری نیست. سارتر انسان را موجودی صرفاً این جهانی می‌داند که کسی به فکر او نیست، نه خدایی دارد و نه اصل و قاعده‌ای که برای ساختن خود به آنها اعتماد کند. انسان مورد نظر سارتر همه کاره این جهان است و باید مسیر زندگی و کمال خویش را به تنهایی و با دلهره‌های گوناگون بپیماید، مسیری که انتهای آن نامعلوم و به ناکجاآباد ختم می‌شود، و تنها امر مهم برای انسان در این مسیر که کمال نهایی و حقیقت اوست، آزادی و ساختن ماهیت خویش است که آن نیز با مرگ او ناتمام می‌ماند و به قول یکی از شارحان سارتر، «شاید بتوان گفت انسان نهایی و تمام شده، ناممکن است» (سارتر، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

با توجه به دیدگاه استاد مطهری چند اشکال اساسی به نظریه سارتر در مسئله کمال نهایی دانستن آزادی برای انسان وارد است:

(أ) اگر چه آزادی کمال انسان محسوب می‌شود اما کمال ابتدائی است و وسیله‌ای است برای رسیدن انسان به کمال نهایی، و نمی‌تواند کمال نهایی انسان باشد:

آزادی برای انسان کمال است، ولی آزادی کمال وسیله‌ای است نه کمال هدفی. هدف انسان این نیست که آزاد باشد، ولی انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خودش برسد. (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۳/۳۱۷)

(ب) اگر چه آزادی باعث می‌شود استعدادهای انسان شکوفا شده و او بتواند

به تصمیم و اراده خویش عمل کند، اما به چه هدفی و با چه اصلی و قاعده‌ای تصمیم می‌گیرد و عمل کند؟ چه بسا انسان آزاد باعث نابودی خویش و حقیقت انسانیت شود چنان که در دنیای امروز به راحتی می‌توان دید.

(ج) انسان کامل انسانی است که همه ارزش‌های انسانی‌اش با هم رشد کند، لذا مکاتبی که بر یکی از ابعاد وجودی انسان مانند آزادی تاکید دارند اگر چه انسان از این جهت که این ارزش را داراست خوب است اما در مجموع ناقص است.

۳. انسان و آزادی

در طول تاریخ اندیشه بشر کمتر موضوعی مانند «آزادی انسان» مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. فراوانی دیدگاه‌ها در این باب باعث شده که برخی فلاسفه مانند کارل یاسپرس، فیلسوف اگزیستانس آلمانی اعلام نماید که «تعریف قانع‌کننده‌ای از آزادی امکان ندارد» (وال، ۱۳۵۷: ۹۴). واژه آزادی از نظر لغوی در زبان فارسی، به معنای حریت و اختیار و خلاف بندگی، رقیت، عبودیت، اسارت و اجبار و همچنین به معنای قدرت عمل و ترک عمل و قدرت انتخاب بیان شده است (دمخدا، ۱۳۲۵: ۱۶/۲) و در عربی به معنای حریت و اختیار است و در زبان انگلیسی معادل دو واژه «Freedom» و «liberty» می‌باشد. از نظر اصطلاحی مهم‌ترین معانی که آزادی در آنها به کار گرفته شده، عبارتند از: آزادی فلسفی - کلامی، آزادی حقوقی، آزادی اخلاقی، آزادی عرفانی.

۱. آزادی فلسفی - کلامی (تکوینی): در حوزه فلسفه و کلام، وقتی گفته می‌شود «انسان آزاد است»، آزادی به معنای اختیار و عدم جبر است؛ یعنی انسان در انجام کارهای خود، اختیار دارد و مجبور نیست. آزادی فلسفی، آزادی تکوینی انسان و مربوط به نحوه وجود اوست، از این رو، باید و نباید در آن راه ندارد.

سؤال‌ی که در این حیطه مطرح است، آن است که آیا انسان به لحاظ تکوینی آزاد است یا آزاد نیست، اما این که انسان باید آزادی داشته باشد یا نباید آزادی داشته باشد، در تکوین جایی ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۷).

۲. آزادی حقوقی - سیاسی: آزادی به این معنا که یکی از حقوق اساسی انسان شمرده می‌شود اشکال مختلفی دارد، مثل آزادی عقیده و اندیشه، آزادی بیان، آزادی تشکیل اجتماعات و شرکت در آنها، آزادی قلم و مطبوعات، آزادی فعالیت‌های اقتصادی (بیات، ۱۳۸۶: ۱۴). در این نوع آزادی که در روابط اجتماعی مطرح می‌شود، سخن بر سر آن است که انسان به لحاظ حقوقی تا چه اندازه، آزادی رفتار دارد به طوری که در صورت تعدی از آن، تحت تعقیب قانون قرار می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۰).

۳. آزادی اخلاقی: آزادی اخلاقی، گاه در مقابل الزام اخلاقی به کار می‌رود و مراد از آن، اعتباری و قراردادی بودن اصول اخلاقی است، یعنی اخلاق، اساسی ندارد و هر کس می‌تواند به اختیار خود، رفتاری را خوب یا بد بداند. آزادی اخلاقی در فرهنگ اسلامی معنای دیگری نیز دارد، که شناخته شده‌تر از معنای قبلی است و آن رهایی انسان از قید شهوات و قوای حیوانی و شیطانی است که همان «آزادی معنوی» در کلام شهید مطهری است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۷ و ۸).

۴. آزادی عرفانی: این نوع آزادی به معنای وارستگی از هر چیزی جز خداوند است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸: ۲۵۱).

شهید مطهری آزادی را به فقدان مانع تعریف می‌کند و در چند مورد می‌فرماید: «آزادی یعنی نبودن مانع» (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۱۸/۲۳) با توجه به دیگر سخنان ایشان، مراد از مانع، یعنی آن که مانعی در راه تکامل و رشد انسان و رسیدن او به مقام والای انسانیت نباشد (مطهری، ۱۳۸۵: ۴۳۷/۲۳) و این مطلب از

توجه استاد مطهری به رکن سوم آزادی یعنی هدف حاکی است.^۱ سارتر در کتب خویش تعاریف متعددی از آزادی و اختیار ارائه می‌دهد، حتی وی در کتاب هستی و نیستی می‌گوید: «من نمی‌توانم ماهیتی برای آزادی تصور کنم» (نوالی، ۱۳۸۶: ۲۳۰ به نقل از سارتر، ۱۳۸۹: ۴۹۰). شاید مراد او این باشد که حقیقت آزادی و تعریف ماهوی و بیان ذاتیات آن برای ما ممکن نیست و تعاریف ارائه شده تعاریف شرح الاسمی و بیان عوارض آن است. وی در زمان‌های مختلف برداشت‌های متفاوتی از آزادی دارد، زمانی آزادی را به معنای انجام کار بی‌دلیل می‌داند (دوبووار، ۱۳۸۹: ۳۴۶)، در کلاس یازدهم معنای آزادی فلسفی را درک می‌کند که به گفته خودش شیفته آن می‌شود (دوبووار، ۱۳۸۹: ۳۴۵) و گاهی آزادی رواقیان را آزادی مد نظر خویش می‌داند، وقتی سیمون دوبووار از وی می‌پرسد: «برداشت شما از آزادی در نهایت همان آزادی رواقیان است: آنچه که به ما بستگی ندارد، اهمیت ندارد و آنچه که به ما بستگی دارد، آزادی است. در نتیجه در هر شرایطی و وضعیت ما آزادیم. سارتر با صراحت جواب می‌دهد: بله دقیقاً همین بود» (دوبووار، ۱۳۸۹: ۳۴۶). در جایی دیگر آزادی را به معنای «از بین بردن نیستی و عدم در انسان» می‌داند. «فقط انسان است که می‌تواند نیستی را از بین ببرد و این همان آزادی است» (سارتر، ۱۳۸۹: ۴۰). شاید به دلیل همین تعاریف مختلف است که برخی از شارحان سارتر تعریف او از آزادی را مبهم می‌دانند (مارسل، ۱۳۸۱: ۱۴؛ نوالی، ۱۳۸۶: ۲۳۶).

درباره قلمرو آزادی، شهید مطهری از کسانی است که تنها آزادی محدود و

۱. در تعریف آزادی سه رکن اصلی وجود دارد: الف: فاعل آزادی ب: مانع آزادی ج: هدف از آزادی.

مشروط را می‌پذیرد و معتقد است که آزادی مطلق نه دست یافتنی است و نه مطلوب. ایشان برای اثبات ادعای خویش این گونه استدلال کرده‌اند: بشر به حکم این که در سرشت خود دو قطبی آفریده شده؛ یعنی موجودی متضاد است، و به تعبیر قرآن، مرکب از عقل و نفس یا جان - جانِ علوی - و تن است؛ محال است بتواند در هر دو قسمتِ وجودی خود از بی‌نهایت درجه آزادی برخوردار باشد. رهایی هر یک تا حدی مساوی است با محدود بودن دیگری (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۴۵/۲۴).

به اعتقاد استاد مطهری، یکی از موارد محدود کننده آزادی «مساوات» است، به نظر ایشان آزادی و مساوات دو ارزش انسانی هستند که با یکدیگر متعارضند؛ یعنی اگر افراد آزاد باشند مساوات از بین می‌رود، و اگر بخواهد مساوات کامل برقرار بشود ناچار باید آزادی‌ها را محدود کرد (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۶۶). یکی از نکات مهم قابل استفاده از سخنان ایشان این است که گاهی ممکن است آزادی یک شخص برای خود او مضر باشد؛ به عبارت دیگر آزادی اجتماعی او آزادی معنوی او را تهدید کند، در این صورت نیز باید آزادی اجتماعی او محدود شود. به عبارت دیگر آزادی را آزادی محدود می‌کند (مطهری، ۱۳۸۵: ۶۴۶/۱۹).

اما سارتر طبق مبنای اگزیستانسیالیستی خود به آزادی مطلق و بدون قید و شرط انسان قائل است، زیرا او انسان را عین آزادی می‌داند و معتقد است که انسان همیشه باید در حال ساختن خویش باشد و هیچ مانعی نباید او را از این کار باز دارد. وی با توجه به همین مبنا، از آزادی بدون حد و مرز دفاع می‌کند:

من معتقدم که نسبت به آزادی هیچ سلسله مراتبی وجود ندارد، بالای سرآزادی چیزی نیست و در نتیجه من تنها تصمیم می‌گیرم و کسی نمی‌تواند تصمیمی به من تحمیل کند. (دوبووار، ۱۳۸۹: ۳۴۸)

در دیدگاه سارتر، نه تنها کسی حق ندارد آزادی من را سلب کند، بلکه خود من نیز قادر نیستم آزادی خویش را سلب کنم، اگر چه قادرم خود را فریب داده و به ظاهر «مجبور» جلوه دهم. سارتر از این افراد به بدی یاد می‌کند و آنها را «پست‌فطرت» خطاب می‌کند: «گروهی که با قیافه گرفتن و شیوه مجادله به کار بردن و یا با عذر و بهانه‌های جبری، آزاد بودن کلی وجود را به خودشان پوشیده می‌دارند، در نظر من گروهی پست‌فطرت می‌باشند» (سارتر، ۱۳۴۸: ۶۴). با توجه به این گفته سارتر و سایر سخنان او، انسان در انتخاب آزادانه خویش، نیازی به مراعات هیچ اصل و قاعده‌ای ندارد.

۴. انسان و اصول اخلاقی

چه رابطه‌ای میان انسان و اصول و ارزش‌های اخلاقی، وجود دارد؟ آیا اصول اخلاقی ثابتی در زندگی انسان وجود دارد؟ اگر وجود دارد آیا انسان ملزم به رعایت آنهاست؟ در صورت تعارض میان این اصول، کدام یک مقدم است؟ سارتر، آزادی را تنها ارزش بالذات و واقعی می‌داند و معتقد است که آزادی، بنیان تمام ارزش‌ها و «یگانه منبع زایای ارزش‌هاست» (سارتر، ۱۳۸۶: ۳۰). به گفته وی، «انسان و انهاده است؛ زیرا بشر، نه در خود و نه بیرون خود، امکان اتکا نمی‌یابد» (سارتر، ۱۳۷۶: ۴۰) و چون هیچ اتکایی ندارد، باید به تنهایی و فقط با اتکا به آزادی و مسئولیت خود مسیر زندگی خویش را طی کند. سارتر با نفی همه اصول و ارزش‌ها، به آزادی می‌رسد و آزادی را ناسازگار با سایر ارزش‌ها می‌داند. به نظر او، خوب و بد ذاتی نداریم و ارزش‌ها با انتخاب ما حاصل می‌شوند و هر زمان که ما با اراده خودمان دست به انتخاب می‌زنیم، ارزشمند بودن آن را نیز انتخاب می‌کنیم. «شما آزادید؛ راه خود را انتخاب کنید، یعنی

بیافرینید» (همان: ۴۶).

استاد مطهری نیز می‌پذیرند که انسان باید به تنهایی و تنها با اتکا به آزادی و مسئولیت خود مسیر زندگی خویش را طی کند ولی ایشان انسان را از هدایت تکوینی و تشریحی برخوردار می‌داند. استاد مطهری بر این باور است که انسان باید با دست خویش استعدادهای درونی خود را به فعلیت برساند ولی، اصول و ارزش‌های تکوینی و تشریحی دیگری غیر از آزادی وجود دارد که انسان باید با توجه به آنها مسیر کمال خود را طی کند.

بر خلاف سارتر، به نظر شهید مطهری، نه تنها آزادی تنها ارزش و اصل اخلاقی انسانی نیست و علاوه بر آزادی، ارزش‌های دیگری مانند عدالت و امنیت و... وجود دارد (مطهری، ۱۳۱۵: ۱۱۸/۲۳)، بلکه اساساً ایشان آزادی را ارزش بالذات و هدف اصلی انسان نمی‌داند، بلکه ارزش آن را مقدمی می‌شمارند و آزادی را وسیله‌ای می‌دانند برای رسیدن به اهداف والای انسانی.

۵. انسان و مسئولیت

یکی از مباحث مطرح در بحث انسان‌شناسی، مسئولیت انسان در قبال خویش و دیگران است. آیا انسان در قبال خود و دیگران مسئول است یا انسان موجودی بی‌مسئولیت است که می‌تواند از آزادی خود به هر نحوی که می‌خواهد، استفاده کند؟ شهید مطهری و سارتر، هر دو اذعان می‌کنند که انسان، مسئولیت‌های زیادی دارد که باید به آن واقف و از آن به بهترین نحو، بهره‌بردار تا بتواند مسیر زندگانی و کمال خویش را به خوبی طی کند. سارتر، انسان را در مرتبه اول مسئول خویش و در مرتبه بعدی مسئول همه افراد بشر می‌داند که با انتخاب خود، راه همه انسان‌های دیگر را نیز انتخاب می‌کند. سارتر در تبیین مدعای دوم با ذکر

مثالی می‌گوید:

اگر من ازدواج کنم و دارای فرزندانم شوم - هر چند این ازدواج منحصر
مربوط به وضع خود من یا عشق من یا تمایل شخصی من باشد - با این همه، نه
تنها خود را با این کار ملتزم ساخته‌ام، بلکه همه افراد بشر را در طریق انتخاب
یک همسر، ملتزم کرده‌ام. (تودی، ۱۳۷۸: ۳۳)

به نظر او، انسان در این مسئولیت آزاد نیست و محکوم به ساختن خود و
بشریت است: «بشر بدون اتکا و دستاویزی، بدون هیچ گونه مددی، محکوم است
که در هر لحظه، بشریت را بسازد» (همان: ۴۱). شهید مطهری آزادی انسان را
موهبتی الهی می‌داند، لذا مسئولیت انسان را مسئولیتی الهی می‌داند که بر دوش
انسان گذاشته شده است. به گفته ایشان، انسان امانتدار خداست و از طرف
خداوند رسالت و مسئولیت دارد، و از او خواسته شده است که با کار نیک و
ابتکار خود زمین را آباد کند و با اختیار خود یکی از دو راه سعادت یا شقاوت را
انتخاب کند، لذا انسانی که مسئولیت الهی دارد، خود را فقط در مسائل مادی
مسئول نمی‌داند بلکه برای اهداف و آرمان‌های عالی برنامه ریزی و تلاش می‌کند
(مطهری، ۱۳۸۵: ۲/۲۷۰). چنان که واضح است، سارتر انسان را فقط در مقابل
انسان مسئول می‌داند، اما شهید مطهری، انسان را اصالتاً فقط در مقابل خداوند
مسئول می‌داند و بالتبع او را در مقابل همه، حتی اشیاء مسئول می‌داند.

۶. انسان و دلهره

یکی از مسائل مطرح در انسان‌شناسی اگزیستانسیالیسم دلهره همیشگی انسان
است. به نظر سارتر، وقتی قائل شدیم که «بشر محکوم به آزادی است» (سارتر،
۱۳۷۶: ۴۰) در این صورت باید گفت که «بشر یعنی دلهره». (همان: ۳۴). انسان

مورد نظر سارتر، همیشه قرین دلهره و اضطراب است. وقتی انسان آزادی تام داشته باشد و از طرفی مسئول ساختن وجود خویش بوده و هیچ نیروی قابل اتکایی درونی و بیرونی و معیاری برای تشخیص خیر و شر خویش نداشته باشد، در این صورت انسان دچار دلهره و اضطراب همیشگی خواهد شد.

با توجه به مبانی سارتر، حرف او درست می‌نماید، زیرا انسانی که نه منشأ خلقت خود را می‌داند و نه خالق و ربی دارد که به او تکیه کند و نه می‌تواند بر اصول و مبانی اخلاقی و انسانی تکیه کند، قهراً همیشه در دلهره و اضطراب زندگی خواهد کرد، البته اگر بتواند زندگی کند، و الا چنین انسانی که سارتر ترسیم می‌کند اگر کمی عاقل باشد باید در اولین فرصت به زندگی خویش خاتمه دهد و به دلهره و مسئولیت‌های همیشگی و رنج‌آور خود خاتمه دهد.

استاد مطهری نیز مانند سارتر، انسان را قرین دلهره و اضطراب می‌داند، اما دلهره‌ای که ایشان از آن سخن می‌گویند از جنس دیگری است؛ دلهره‌ای که استاد از آن سخن می‌گوید دلهره جدایی انسان از مبدأ هستی و آرزو و اشتیاق تقرب به ذات او و حرکت به سوی اوست. این دلهره بر خلاف دلهره سارتر، از بین رفتنی است و با از بین رفتن آن، تمام دلهره‌های دیگر بشری مانند، دلهره و ترس از مرگ و فنا و دلهره مسئولیت و... از بین می‌رود و به فرموده قرآن کریم: «با یاد حق و انس با پروردگار این دلهره از بین می‌رود» (رعد: ۲۸) و انسان به آرامش واقعی می‌رسد (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۳۷/۲۳-۱۳۸).

بنابراین استاد مطهری و سارتر، در این که انسان همراه دلهره زندگی می‌کند، با هم اشتراک نظر دارند اما جنس دلهره مورد نظر شهید مطهری با

جنس دلهره مد نظر سارتر تفاوت اساسی دارد و همچنین، دلهره مورد نظر استاد مطهری، قابل زدودن است، بر خلاف دلهره مطرح در کلام سارتر، که قهرا همیشه همراه انسان است.

نتیجه گیری

از مطالب ذکر شده چند نکته به دست می آید؛ اول آن که هم استاد مطهری و هم سارتر این مسئله اساسی را قبول دارند که انسان باید با دست خویش، حقیقت خود را بسازد اما در مبانی و اصول و نتیجه ای که از این بحث دارند، اختلاف زیادی با هم دارند. دوم آن که در دیدگاه استاد مطهری، آزادی انسان وسیله ای برای رسیدن انسان به کمال نهایی خویش است. ایشان آزادی را تنها ارزش انسان نمی داند، بلکه آن را در کنار سایر ارزش های انسانی می بیند که حتی ممکن است گاهی به خاطر اهمیت ارزش های دیگر از آن چشم پوشی شود. ولی سارتر، آزادی را تنها ارزش ذاتی و دارای اصالت، برای انسان می داند که حقیقت و خود واقعی انسان و کمال نهایی است و آدمی هدفی جز رسیدن به آن ندارد، و این انسان است که با آزادی و با انتخاب خود سایر ارزش ها را می آفریند. سوم آن که حلقه اتصال مبانی و افکار استاد مطهری، اعتقاد به وجود خداوند متعال به عنوان علت فاعلی و علت غایی انسان است که تمام هستی قائم به ذات اوست و هر لحظه وجود خود را از او می گیرد. در دیدگاه وی هر تعلقی ضد حقیقت انسان است مگر تعلق و وابستگی به خداوند متعال، که تعلق به او عین آزادی و موجب از بین رفتن تنهایی و دلهره انسان است. اما سارتر، انسان محور است، و همه تلاش او در راستای این است که انسان را همه کاره خود و جهان هستی معرفی

کند. انسان مورد نظر سارتر، موجودی است که می‌خواهد به دست خویش و با مسئولیت خویش، جهان را بسازد و از آنجا که به هیچ کس و به هیچ اصلی متکی نیست، همیشه همراه با دلهره و اضطراب زندگی می‌کند و این دلهره تا زمان مرگ همراه اوست.

منابع

- قرآن کریم
- احمدی، بابک (۱۳۸۴)، سارتر که می‌نوشت، تهران، نشر مرکز.
- بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۶)، فرهنگ واژه‌ها، قم، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ سوم.
- تودی، فیلیپ و رید، هاوارد (۱۳۷۸)، سارتر (قدم اول)، ترجمه روزبه معادی، تهران، موسسه نشر و پژوهش شیرازه.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۶۸)، درآمدی بر حقوق اسلامی، قم، سمت.
- دوبووار، سیمون (۱۳۸۹) وداع با سارتر، ترجمه حامد فولادوند، تهران، جامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۵)، لغت نامه دهخدا، تهران، چاپخانه مجلس.
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۳)، استفراغ، ترجمه علی صدوقی، تهران، موسسه مطبوعاتی فرخی، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۷۶)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- _____ (۱۳۴۸)، اگزیستانسیالیسم یا مکتب انسانیت، ترجمه جواهرچی، تهران، موسسه مطبوعاتی فرخی، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۶)، بازیسین گفتگو، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز.
- _____ (۱۳۵۷)، شیطان و خدا، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران، فاروس ایران، چاپ چهارم.
- _____ (۱۳۸۹)، هستی و نیستی، ترجمه عنایت و شکیباپور، تهران، دنیای کتاب.
- کرنستن، موریس، (۱۳۵۴)، ژان پل سارتر، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، انتشارات خوارزمی.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۱)، فلسفه اگزیستانسیالیسم، ترجمه شهلا اسلامی، تهران، نگاه معاصر.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱)، *دین و آزادی*، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، *انسان کامل*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ هفتم.
- _____ (۱۳۸۵)، *عدل الهی*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و چهارم.
- _____ (۱۳۷۹)، *فلسفه اخلاق*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و دوم.
- _____ (۱۳۸۵)، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۱)، *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران، انتشارات صدرا.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۷)، *تاریخ فلسفه غرب*، قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- نوالی، محمود (۱۳۸۶)، *فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی*، تبریز، دانشگاه تبریز، چاپ سوم.
- وال، ژان (۱۳۵۷)، *اندیشه هستی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- ورنو، روزبه؛ وال، ژان و دیگران (۱۳۸۷)، *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*، ترجمه: یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.